

# The Reforms of Umar ibn Abd al-Aziz and Its Effect on the Situation of Shiites

Fatemeh Amini<sup>1</sup>

Sajjad Dadfar<sup>2</sup>

(Received on: 2022-06-20; Accepted on: 2022-11-22)

## Abstract

Omar ibn Abd al-Aziz can be considered one of the few Umayyad caliphs who, unlike his predecessors, tried to establish a different situation in the Islamic society, especially for the Shiites, by implementing a series of reforms. Therefore, the question of the current research, which was carried out using the descriptive and analytical method, is: what effect did the reforms of Omar ibn Abd al-Aziz have on the situation of the Shiites?

The findings of the research show that the Umayyad reformer caliph, realizing the importance of the Shiite issue for the Umayyad government and in order to satisfy them, made the following reforms: he returned Fadak to the Household of the Prophet (S), re-established khums (one fifth of gain), guaranteed the pensions of the Alawites and Bani Abd al-Mottaleb, and instead of cursing, honored and respected Imam Ali (AS) and his progeny. As a result of these reforms, while an economic situation and a more suitable political and intellectual atmosphere was created for the Shiites, they were able to carry out their religious and political affairs more easily under the leadership of Imam Baqer (AS).

**Keywords:** Shiites, Omar ibn Abd al-Aziz, Reforms, Umayyads, Imam Mohammad Baqer (AS).

---

1. Master's Graduate in Islamic History, Razi University, Kermanshah, Iran, fatimaamin@yahoo.com.

2. Assistant Professor, Department of History, Razi University, Kermanshah, Iran, (Corresponding Author), sdadfar@razi.ac.ir.

## اصلاحات عمر بن عبدالعزیز و تأثیر آن بر وضعیت شیعیان

فاطمه امینی<sup>۱</sup>

سجاد دادفر<sup>۲</sup>

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۰۱]

### چکیده

عمر بن عبدالعزیز را می‌توان از معدود خلفای اموی دانست که برخلاف اسلافش کوشید با اعمال مجموعه‌ای از اصلاحات، اوضاع و احوال متفاوتی را در جامعه اسلامی، به‌ویژه برای شیعیان، رقم بزند. از این رو پرسش پژوهش حاضر، که با استفاده از روش توصیفی تحلیلی انجام شده، این است که: اصلاحات عمر بن عبدالعزیز چه تأثیری بر وضعیت شیعیان به جا گذاشت؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که خلیفه اصلاح‌گرا اموی، با درک اهمیت مسئله شیعیان برای دولت اموی و در راستای جلب رضایت آنها، دست به اصلاحاتی زد؛ فدک را به اهل بیت (ع) برگرداند، خمس را دوباره برقرار کرد، مستمری علویان و بنی‌المطلب را تضمین کرد و به جای سب و لعن، تکریم و احترام به امام علی (ع) و اهل بیت (ع) را برقرار کرد. در نتیجه این اصلاحات، ضمن آنکه وضعیت اقتصادی و فضای سیاسی و فکری مناسب‌تری برای شیعیان ایجاد شد، تحت رهبری امام باقر (ع) توانستند امور مذهبی و سیاسی‌شان را راحت‌تر پیش ببرند.

**کلیدواژه‌ها:** شیعیان، عمر بن عبدالعزیز، اصلاحات، امویان، امام محمد باقر (ع).

۱. دانش‌آموخته مقطع کارشناسی ارشد تاریخ اسلام، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران fatimaamin@yahoo.com

۲. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران sdadfar@razi.ac.ir (نویسنده مسئول)

## مقدمه

در عصر بنی‌امیه، دوره خلافت عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ ه.ق) با سایر خلفای اموی تفاوت چشمگیری دارد. برخی از مصداق‌های این تفاوت را می‌توان در شیوه اداره خلافت، سیاست خارجی و نحوه مواجهه با مخالفان داخلی مشاهده کرد. این خلیفه اموی، زمینه تربیتی متفاوتی با دیگر فرزندان اموی داشت. در مدینه به شیوه عالمان آنجا و زیر نظر عبدالله بن عمر بزرگ شده بود. خلیفه مذکور از معدود خلفای اموی بود که برخلاف اسلافش کوشید با اعمال مجموعه‌ای از اصلاحات و وضعیت متفاوتی را در جامعه اسلامی رقم بزند. شیعیان، به عنوان مهم‌ترین جریان مخالف امویان، در این اصلاحات می‌توانستند جایگاه ویژه‌ای داشته باشند. از این رو عمر بن عبدالعزیز، به عنوان هشتمین خلیفه اموی، از موقعیت منحصر به فردی در میان مورخان و پژوهشگران تاریخ اسلام برخوردار است. اگرچه برخی از این محققان، شخصیت عمر را بازنتاب و نمونه‌ای از اخلاق اسلامی و تلاش او برای اعمال این اخلاق در نهاد حکومت دانسته‌اند، اما برخی دیگر، به اقدامات و اصلاحات این خلیفه اموی با شک و تردید نگاه کرده و آن را در راستای بقای خلافت اموی تفسیر کرده‌اند. بیشتر مورخان متقدم، چه آنها که گرایش مشخص سنی‌گرایانه دارند (مثل ابن سعد، ابن اثیر، ابن کثیر، و ابن خلدون) و چه مورخانی با تمایلات شیعی (مانند یعقوبی، ابن قتیبه، و مسعودی) عمر بن عبدالعزیز را ستوده و او را با صفاتی مثل ترازوی عدالت، پاک‌سیرت و مهدی بنی‌امیه یاد کرده‌اند.

## عمر بن عبدالعزیز و پژوهشگران معاصر

در میان پژوهشگران متأخر نیز، دسته‌ای کاملاً با رویکردی مثبت، دوره عمر بن عبدالعزیز را دوره‌ای طلایی در تاریخ اسلام می‌دانند. مثلاً احمد علی منصور، محقق مصری، به عملکرد مثبت عمر در دوره کارگزاری اش و رضایت مردم از او اشاره دارد که درست نقطه مقابل دیدگاهی است که عمر را در خلافتش ریاکار می‌داند. عارف نکدی<sup>۲</sup> عمر بن عبدالعزیز را

خلیفه اصلاح‌گر و به قولی نجیب بنی‌امیه نامیده است. ناجی الهاشمی<sup>۳</sup> عمر را خلیفه‌ای می‌داند که انحصار زمین‌های زراعی مرغوب را از دست خلفای بنی‌امیه و اتباعشان به نفع مردم خارج کرده است. در مقابل این رویکرد کاملاً مثبت، بعضی دیگر از محققان در عملکرد عمر بن عبدالعزیز تردید کرده یا اقداماتش را در جهت حفظ خاندان اموی دانسته‌اند. محمد سهیل طقوش، ضمن تشریح سیاست‌های داخلی و خارجی عمر بن عبدالعزیز، می‌نویسد: «عمر بر این باور بود که تنها وسیله جلوگیری از شکاف در حکومت و فروپاشی سریع آن و ممانعت از ناآرامی و آشوب، جمع کردن مردم حول محور عقیده اسلامی و حل نمودن آنان در جامعه اسلامی بدون تبعیض در حقوق و وظایف آنان است» (طقوش، ۱۳۸۴: ۱۸۱). عمادالدین خلیل، اقدامات عمر بن عبدالعزیز را انقلابی در جهت تغییر نگرش مردم به خاندان اموی و تلاش در جهت بقای آن تفسیر کرده است (خلیل، ۱۹۷۸: ۱۸). جواد هروی<sup>۴</sup> هر چند زمان اندک خلافت عمر بن عبدالعزیز را موجب تقویت تشیع در آغازین سال‌های قرن دوم هجری دانسته، اما از سوی دیگر، توجهات بر حقوق از دست رفته اهل بیت (ع) را ضعیف و کوتاه می‌داند. احمد دیلمی<sup>۵</sup> به این نتیجه رسیده است که از دیدگاه امام باقر (ع)، عمر بن عبدالعزیز حاکم جبّاری همانند سلیمان و بقیه امویان نیست، اما در نهایت او را سزاوار نصیحت ائمه (ع) می‌داند.

توجه به شخصیت و اقدامات عمر بن عبدالعزیز، منحصر به پژوهشگران مسلمان نبوده و برخی از مستشرقان هم در پی درک ویژگی‌ها و ماهیت اقدامات این خلیفه خوش نام اموی برآمده‌اند. رینهارت دوزی، فان فلوتن و فون کریمر از نخستین مستشرقانی هستند که به زمانه و اقدامات عمر بن عبدالعزیز توجه کرده‌اند. این افراد، عمر را فردی آرمان‌گرا معرفی کرده‌اند که برای تحقق اهدافش حتی حاضر به فداکردن خلافت اموی بود. در مقابل، یولیوس ولهاوزن، پژوهشگر آلمانی، در کتابش<sup>۶</sup> ضمن ترسیم دیدگاهی منسجم درباره تاریخ امویان کوشیده است شخصیت عمر بن عبدالعزیز را از جنبه‌های مختلف بررسی و نقد کند. وی که ۴۲



صفحه از کتابش را به معرفی و شرح اقدامات این خلیفه اموی اختصاص داده، دیدگاه‌های مستشرقان قبل از خود، مانند رینهارت دوزی، فان فلوتن و فون کریمر، را به پرسش کشیده است. ولهاوزن معتقد است برخلاف دیدگاه این مستشرقان که عمر بن عبدالعزیز را فردی آرمان‌گرا معرفی کرده‌اند که حاضر به فداکردن خلافت اموی در پای آرمان شهر مذهبی خود بوده، عمر خلیفه‌ای واقع‌گرا بود که با طراحی اهدافی معقول و بر پایه تأمین رفاه رعیت، در آشتی دادن همه عناصر مخالف با دستگاه خلافت اموی می‌کوشید. واسیلی بارتولد از دیگر مستشرقانی است که به زندگی نامه و اقدامات عمر بن عبدالعزیز توجه کرده است. این محقق روسی در اثرش<sup>۷</sup> به صورت ویژه و با بهره‌گیری از منابع اسلامی، روایات مختلف درباره عمر را بررسی کرده است. در واقع، این تحقیق عمدتاً با هدف بحث و نقد گزاره‌ها و دیدگاه‌های ولهاوزن درباره عمر بن عبدالعزیز تدوین شده است. همیلتون گیب، خاورشناس و مورخ بریتانیایی هم در کتابش<sup>۸</sup> ضمن بررسی تاریخ امویان، شخصیت عمر بن عبدالعزیز را نیز بررسی و نقد کرده است. وی در این اثر، ضمن ترسیم تصویری مثبت از عمر بن عبدالعزیز، اصلاحات اقتصادی را از مهم‌ترین دستاوردهای عمر دانسته و بخشی از کتابش را به تبیین این موضوع اختصاص داده است. اتان کلبِرگ نیز در مقاله «امام باقر (ع)» در دائرةالمعارف لیدن، ارتباط میان امام و عمر بن عبدالعزیز را خوب ارزیابی کرده و معتقد است او برخلاف هشام، خلیفه‌ای متعادل و اصلاح‌گر بود که درباره امام محمد باقر (ع) نظر موافقی داشت. البته کلبِرگ با ذکر روایات و گزارش‌هایی از منابع شیعی می‌نویسد که وی به رغم همه اقداماتی که انجام داد از نظر ائمه شیعی یکی از امویان غاصب محسوب می‌شد. به این ترتیب رویکرد مثبت مورخان متقدم در کنار دیدگاه‌های متفاوت محققان معاصر و همچنین فقر پژوهش‌های موجود درباره تأثیر اصلاحات عمر بن عبدالعزیز بر وضعیت شیعیان، انگیزه‌ای بود تا این پژوهش تمرکزش را بر مسئله فوق بگذارد تا بر اساس منابع کهن و تحقیقات معاصر، درباره‌اش بحث و بررسی کند.

### شیعه در آستانه روزگار عمر بن عبدالعزیز

شیعه از دوره خلافت معاویه تا آستانه به خلافت رسیدن عمر بن عبدالعزیز دوره سختی را پشت سر گذاشت. به هر حال، بنی امیه حکومت را با جنگ و صلح از اهل بیت (ع) غصب کرده بودند و آنها را دشمن خود می دانستند. معاویه، بنیان گذار دولت اموی، در قنوت، علی (ع)، ابن عباس، حسن (ع)، حسین (ع) و اشتر را لعنت می کرد (منقری، ۱۳۷۰: ۷۶۶؛ ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۶۲۷). معاویه به حکامش نوشت از کسی که در فضایل ابوتراب و خاندانش حدیثی نقل می کند امان برداشته شود (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۵۶). سب و لعن علی (ع) و خاندانش روشی برای کارگزاران اموی بود تا به وسیله آن مقام خود را ارتقا دهند و به امویان تقرب جویند. چنان که ابن اثیر درباره خالد بن عبدالله قسری گفته است: «در سب و لعن علی افراط می کرد. او در این کار نزد قوم (بنی امیه) تقرب می جست و تهمت را از خود نفی می کرد» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۲۶/۱۴). وقتی معاویه در سال ۵۱ هجری، مغیره بن شعبه را والی کوفه قرار داد به وی سفارش کرد از ناسزاگفتن علی (ع) و مذمت وی و نیز از رحمت فرستادن بر عثمان و آمرزش خواستن برای او و انماند، یاران علی (ع) را عیب گوید و دور کند و سخنشان را نشنود، پیروان عثمان را ستایش گوید و تقرب دهد (طبری، ۱۳۷۵: ۲۸۱۳/۷-۲۸۱۴). در زمان یزید، شیعیان در اختناق بیشتری به سر بردند (همان: ۲۹۲۵/۷) و پس از واقعه غمبار کربلا، شهرهای عراق کانونی برای فعالیت شیعیان علیه مظالم خلفای اموی شد (حسنی رازی، ۱۳۱۳: ۲۳۱). در دوره بنی امیه شیعیان، گاه از منطقه ای به منطقه دیگر کوچانده یا بر اثر ظلم و ستم شدید حکام اموی، خود ناگزیر از مهاجرت می شدند (طبری، ۱۳۷۵: ۱۹۹۰/۵).

در نتیجه مظالم حجاج علیه شیعیان، آل سائب مجبور شدند به ایران کوچ کنند که در نهایت در قم مسکن گزیدند. اشعریان نیز به قم مهاجرت کردند و به این ترتیب هسته اولیه تشیع در ایران شکل گرفت. روش خلفای بنی امیه در حکمرانی زورگویی و خفقان بود تا بر اساس آن اهل بیت (ع) را در انزوا قرار دهند. سیاست سرکوب امویان، حیات فکری شیعه را

با خطر جدی روبه‌رو کرد. حکمرانان ظالم اموی هر روز بر حجم فشارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی‌شان علیه شیعیان می‌افزودند (هادی منش، ۱۳۸۵: ۱۲-۱۳، ۲۱-۲۲). در آستانه خلافت عمر بن عبدالعزیز، رهبر جریان شیعی اهل بیت (ع)، امام محمد باقر (ع) (۵۷-۱۱۴ ه.ق.) بود که سلیمان را خلیفه‌ای ظالم، مثل حاکمان اموی پیش از خود، می‌دانست (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲/۲۶۸). درست در چنین اوضاع و احوالی که شیعیان در معرض شدیدترین فشارها قرار داشتند عمر بن عبدالعزیز در سال ۹۹ ه.ق. به خلافت رسید. وی که شاهد نحوه رفتار خلفای اموی با مخالفان و تأثیر منفی آن بر تداوم حیات سیاسی این خاندان بود دست به مجموعه‌ای از اصلاحات زد که بخشی از این اصلاحات به صورت خاص و بخش دیگری از آن به صورت عام حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعیان را در بر می‌گرفت. برخی از این اصلاحات خاص عبارت بودند از:

### منع سب و لعن حضرت علی (ع)

یکی از اقدامات مهم عمر بن عبدالعزیز برای شیعیان منع سب حضرت علی (ع) بود. علویان و خاندان رسالت مهم‌ترین رقیب سیاسی امویان بودند و نفوذ بسیار بین مسلمانان داشتند. بعد از جنگ صفین، معاویه برای ترور و تخریب شخصیت حضرت علی (ع) تلاش گسترده‌ای را شروع کرد که تقریباً تا آخر دوره بنی‌امیه با فراز و نشیب ادامه یافت. معاویه چون دست به دعا برمی‌داشت، علی (ع) و حسنین (ع) را لعنت می‌کرد. وی، برخلاف معمول، پیش از نماز، خطبه می‌خواند. چون مردم هر گاه نماز می‌خواندند می‌رفتند تا لعن علی (ع) را نشنوند (منقری، ۱۳۷۰: ۷۶۶). حضور بلندمدت خاندان اموی در منطقه شام و تبلیغات گسترده‌شان علیه اهل بیت (ع) باعث شده بود شامیان به راحتی تسلیم خواسته‌هایشان شوند. مسعودی با اشاره به اطاعت و تسلیم شامیان در قبال معاویه می‌نویسد: «کار تسلیم‌شان بدانجا رسید که لعن علی (ع) را رسم کردند که کوچک بزرگ می‌شد و بزرگ با آن می‌مرد» (مسعودی، ۱۳۸۴: ۲/۳۵-۳۶).

کارگزاران اموی هم هر یک به سهم خود برای اجرای سیاست سب و لعن حضرت علی (ع) و اهل بیت می‌کوشیدند که حداقل سود آن برای آنها جلب اعتماد خلفای اموی بود. ابن اثیر با اشاره به پایگاه خانوادگی مروان بن حکم (۶۴-۶۵ ه.ق.)، از حکام معروف اموی، می‌نویسد: «او در زمان معاویه بارها امیر و حاکم مدینه شد و چون به امارت مدینه می‌رسید در دشنام علی (ع) مبالغه و افراط می‌کرد» (ابن اثیر، ۱۴۰۹: ۴۰/۱۲-۴۱). مغیره بن شعبه هم که در فاصله سال‌های ۴۱ تا ۴۸ ه.ق. حکومت کوفه را در اختیار داشت، یکی دیگر از والیان اموی بود که از دشنام علی (ع) خودداری نمی‌کرد (همان: ۴/۱۱-۵). خالد بن عبدالله قسری، حاکم مکه (۸۹-۹۶ ه.ق.) و عراق (۱۰۶-۱۲۰ ه.ق.) نیز در مقام کارگزاری امویان به سب و لعن اهل بیت (ع) مشهور بود. این کار، هم نشانه ترس او از امویان و هم راهی برای ارتقای جایگاهش بود؛ (همان: ۱۱/۱۱). زیاد بن ابیه، دیگر کارگزار مشهور بنی‌امیه، در سب و لعن حضرت علی (ع) از هیچ کوششی فروگذار نکرد. وی در زمان حکومت بر کوفه و بصره (۴۵-۵۳ ه.ق.) گروهی از شیعیان نامدار را فراخواند تا آنها را به لعن علی (ع) و بیزاری از او دعوت کند یا همه‌شان را گردن زند و آنها هفتاد مرد بودند (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۱۷۰/۲؛ مسعودی، ۱۳۸۴: ۳۰/۲). حجاج بن یوسف ثقفی، از معروف‌ترین کارگزاران اموی (۷۵-۹۵ ه.ق.) در سب و لعن علیه حضرت علی (ع) و خاندان رسالت شهرت داشت. عطیه بن سعد بن جناده همراه ابن اشعث<sup>۱</sup> بر حجاج خروج کرد و چون لشکر ابن اشعث شکست خورد، عطیه به ناحیه فارس گریخت. حجاج برای محمد بن قاسم ثقفی<sup>۲</sup> نوشت که عطیه را احضار کن؛ اگر علی بن ابی طالب (ع) را لعنت کرد از او دست بردار وگرنه او را چهارصد تازیانه بزن و سر و ریشش را بتراش. محمد بن قاسم او را فراخواند و نامه حجاج را برایش خواند. عطیه از لعن علی (ع) خودداری کرد. محمد بن قاسم او را چهارصد تازیانه زد و موهای سر و ریش او را تراشید (ابن سعد، ۱۳۷۴: ۷۵/۶-۷۶).

در چنین وضعیتی خلافت به دست عمر بن عبدالعزیز افتاد. ابن اثیر روایت منسجمی ذیل عنوان «بیان ترک لعن امیرالمؤمنین علی (ع)» دارد: «بنی‌امیه امیرالمؤمنین علی (ع) را تا زمان عمر بن

عبدالعزیز لعن و نفرین می کردند (همه جا و بر هر منبر). چون عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، از لعن و سب علی خودداری کرد و به تمام حکام و اُمراء و عمالش در همه جا نوشت که لعن علی را ترک، و از نفرین خودداری کنند» (ابن اثیر، ۱۴۰۹: ۱۳/۲۴۲-۲۴۳). درباره دلیل و چگونگی این اقدام عمر، مورخان بر دو چیز تأکید دارند؛ دلیل نخست تأثیر پذیری وی از عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه، معلم دوران نوجوانی اش، بود. عبیدالله که خبری مبنی بر سب علی (ع)، توسط عمر بن عبدالعزیز شنیده بود، روزی به وی گفت: «تو کی و از کجا دانستی که خداوند بر اهل بدر و بر یازانی که با پیغمبر، بیعت رضوان کرده بودند، غضب کرده و آنها را مستوجب لعن دانسته که تو لعن می کنی، در حالی که خداوند از آنها راضی بوده؟» (همو، ۱۳۷۱: ۱۳/۲۴۲). مورخان در باب دلیل دوم و از قول عمر بن عبدالعزیز می نویسند: «پدرم (عبدالعزیز) در حال خواندن خطبه، چون به نام علی بن ابی طالب (ع) می رسید، درمی ماند و در کلامش خلل ایجاد می شد. بنابراین، نزد پدر رفت و در این باره پرسید؛ چرا که پدرش را سخنرانی ماهر می دانست. عبدالعزیز که گویی در صحت لعن به علی (ع) تردید داشت رو به پسر چنین گفت: «ای فرزند! بدان که اگر آنچه ما از علی بن ابی طالب (ع) می دانیم، مردم نیز بدانند، یکباره از گرد ما پراکنده شده به فرزندان وی می گرایند» (ابن طقطقی، ۱۳۶۱: ۱۷۴).

به این ترتیب با دستور عمر بن عبدالعزیز، لعن علی بن ابی طالب (ع) روی منبر را ممنوع کردند و دستور ترک آن به اطراف و اکناف صادر شد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲/۲۶۸). طبق این دستور، کارگزاران و حاکمان اموی موظف بودند از سب علی (ع) خودداری کنند و این سنت زشت را که معاویه گذاشته بود ترک، و فرزندان آن حضرت را احترام کنند (ثقفی کوفی، ۱۳۷۳: ۵۱۷). منع لعن امام علی (ع) بارزترین اقدام عمر در قبال خاندان پیامبر (ص) و اساسی ترین دلیل حسن ظن عموم شیعیان به اوست. از لحاظ تاریخی، اصل وقوع چنین اقدامی از جانب عمر مسلم می نماید؛ زیرا مورخان متعددی تصریح کرده اند که بنی امیه بر فراز منابر، امام علی (ع) را سب و لعن می کردند (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۳/۹۴؛ مسعودی، ۱۳۸۴: ۳/۱۹۳؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۱۹۲؛ ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴:

۵۸/۴)، ولی وقتی عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید این عمل را ترک کرد و به عمالش نیز دستور داد آن را ممنوع کنند (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲/۳۰۵). این اقدام عمر بن عبدالعزیز حتی بعد از مرگش و ادامه نیافتن اصلاحاتش در جامعه و نزد دیگر خلفای بنی امیه مؤثر افتاد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۴/۲۹-۳۰).

### بازگرداندن فدک به اهل بیت (ع)

«فدک» نام قریه مشهوری بود که دو روز با مدینه مسافت داشت (حموی، ۱۹۹۵: ۴/۲۳۸). در آستانه ظهور اسلام، گروهی از یهودیان در آنجا قلعه ساخته بودند و به کشاورزی و باغداری اشتغال داشتند (بلعمی، ۱۳۷۳: ۳/۲۳۵). اولین بار در تاریخ اسلام، در رمضان سال ششم هجری است که نام «فدک» شنیده می‌شود. در این زمان علی (ع) با یکصد مرد به سفر جنگی سوی فدک رفت که طایفه‌ای از بنی سعد بن بکر آنجا بودند. سببش این بود که پیامبر (ص) خدا خبر یافت که جمعی از آنها قصد کمک به یهودیان خیبر را دارند. علی (ع) شبانگاه به راه می‌رفت و روز نهم می‌شد و یکی را که خبرگیر قوم بود دستگیر کرد و او گفت که وی را به خیبر فرستاده‌اند که کمک قوم را به آنها عرضه دارد و در عوض حاصل خیبر را بگیرند (طبری، ۱۳۷۵: ۳/۱۱۳۰-۱۱۳۱؛ مقدسی، ۱۳۷۴: ۲/۷۰۴).

در سال هفتم هجری در اثر خیانت‌های مکرر یهودیان خیبر و پیمان شکنی‌ها، رسول خدا (ص) تصمیم گرفت با آنها بجنگد. خیبریان توانمندترین گروه یهودیانی بودند که در هشت منزلی مدینه به طرف شام، دژهای مستحکمی برافراشته بودند و عمدتاً به زراعت اشتغال داشتند. ده قلعه استوار به این یهودیان فرصت می‌داد با اطمینان در دسته‌بندی‌های نظامی علیه مسلمانان مدینه وارد اقدام شوند. آنها در غزه خندق، بنی قریظه و بنی نظیر حامی مشرکان و هم‌کیشان خود بودند (زرگری نژاد، ۱۳۷۸: ۵۲۱). مسلمانان، قلعه وطیح و سلالم را محاصره کردند و چون یهودیان آنجا اطمینان یافتند که نابود خواهند شد از پیامبر (ص) خواستند که نفی بلدشان کند و خونشان را نریزد و پیامبر (ص) چنین کرد. مسلمانان همه اموال و قلعه‌ها

را تصرف کرده بودند و جز قلعه خیبر و فدک چیزی نمانده بود. یهودیان فدک وقتی از قضیه باخبر شدند کسی را نزد پیامبر (ص) فرستادند که آنها را نیز نفی بلد کند و خونشان را نریزد و اموالشان را برای او بگذارند. پیامبر (ص) پذیرفت. از جمله کسانی که در این گفت‌وگو میان پیامبر (ص) و یهودیان رفت و آمد کرده بود محیصه بن مسعود بود. وقتی مردم خیبر بر این قرار تسلیم شدند از پیامبر (ص) خواستند در اراضی شان کار کنند و نصف حاصل را بدهند و گفتند: «ما کار آبادانی آن را بهتر از شما دانیم». پیامبر (ص) به این قرار رضایت داد و گفت: «به شرط آنکه هر وقت خواستیم شما را بیرون کنیم». درباره مردم فدک نیز چنین مقرر شد. خیبر غنیمت مسلمانان بود اما فدک ملک خاص پیامبر (ص) شد که سپاه و مرکب سوی آن نرفته بود (طبری، ۱۳۷۵: ۱۱۴۹/۳؛ ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۴۳۸/۱). هر چه از خیبر به دست می‌آمد سهم مسلمانان بود و هر چه از فدک حاصل می‌شد خاصه پیامبر (ص) بود که قوت او و خانواده‌اش از آن بود و از آن به فقرا کمک می‌کرد (ابن هشام، ۱۳۷۵: ۲۳۷/۲؛ بلعمی، ۱۳۷۳: ۲۶۲/۳).

اهل فدک همچنان با عقد مزارعه در آن باقی بودند تا خلیفه دوم، سال بیستم هجری، یهودیان را از حجاز اخراج کرد و ابوهیثم مالک بن تیهان، و به قولی نیهان، و سهل بن ابی خیثمه و زید بن ثابت را که همگی از انصار بودند به آنجا فرستاد. پس ایشان نیمی از خاک فدک را به قیمت عادلانه تقویم کردند و عمر آن مبلغ را به یهودیان داد و ایشان را به شام کوچانید (بلادری، ۱۳۳۷: ۴۴؛ ابن اثیر، ۱۴۰۹: ۲۶۲/۷). به هنگام رحلت پیامبر (ص) و خلافت ابوبکر، فاطمه (س) و عباس پیش ابوبکر آمدند و میراث پیامبر (ص) را از او طلب کردند که زمین فدک و سهم خیبر را می‌خواستند. ابوبکر به آنها گفت: «از پیامبر (ص) خدا شنیدم که گفت: ما ارث نمی‌گذاریم و هر چه از ما بماند صدقه است. خاندان محمد (ص) فقط از این مال می‌خورند و من کاری را که پیامبر (ص) می‌کرد تغییر نمی‌دهم». همین جواب باعث شد حضرت فاطمه (س) از ابوبکر دوری گزیند و هرگز با وی در این باب سخن نگفت تا از دنیا رفت. علی (ع) شبانگاه او را خاک کرد و به ابوبکر خبر نداد (طبری، ۱۳۷۵: ۱۳۳۴/۴-۱۳۳۵).

به این ترتیب مسئله فدک در تاریخ اسلام شروع شد که همواره محل منازعه خلفای راشدین و بنی امیه و بنی عباس با اولاد حضرت فاطمه (س) باقی ماند. وقتی فاطمه (س) از دنیا رفت، علی (ع) او را شبانه غسل و در بقیع و به قولی جای دیگر دفن کرد. ابوبکر را خبر نکردند، زیرا از وقتی فاطمه (س) میراث فدک و غیره را از ابوبکر مطالبه کرد و در این باب مشاجره کردند تا به وقت مرگ از او آزرده بود (مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۶۴). خلیفه سوم، فدک را به مروان بن حکم اقطاع داد (مقدسی، ۱۳۷۴: ۸۶۹/۲). معاویه در سال ۴۴ هجری فدک را به مروان بن حکم بخشید تا خاندان پیامبر (ص) را برآشفته کند (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۱۵۲/۲). مروان همه ساله محصول فدک را به ده هزار دینار می فروخت (ابن سعد، ۱۳۷۴: ۸۳/۶). وقتی عبدالله بن زبیر به قدرت رسید، سلیمان بن خالد الزرقی الانصاری را به حکومت خیبر و فدک فرستاد (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۶۶/۲)، اما وقتی مروان بعد از آشوب های جانشینی معاویه بن یزید به خلافت رسید دوباره فدک را به دست آورد و نیمی از آن را به پسرش عبدالملک و نیم دیگر را به پسر دیگرش عبدالعزیز بخشید. عبدالعزیز سهم خود را به پسرش، عمر، بخشید. پس از مرگ عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز از ولید و سلیمان تقاضا کرد سهمشان را به او ببخشند و آن دو چنان کردند. سهام دیگر پسران عبدالملک را هم فراهم آورد و همه آن متعلق به عمر بن عبدالعزیز شد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲۶۹/۲؛ ابن سعد، ۱۳۷۴: ۸۳/۶-۸۴).

وقتی عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید هیچ منبع درآمدی برای خود و خانواده اش، جز فدک، موجود نبود که سالانه ده هزار دینار یا اندکی کم و بیش درآمد داشت. چون در خلافت مستقر شد دوباره فدک پرسید و از سابقه اش جويا شد؛ و چون او را آگاه کردند برای ابوبکر بن محمد بن حزم، حاکم مدینه، نامه ای نوشت که در بخشی از آن آمده است: «اما بعد درباره فدک نگریستم و از آن جويا شدم، برای من روان نیست و چنین دیدم که آن را به حالی که به روزگار رسول خدا (ص) بوده است برگردانم و آنچه را پس از ایشان پدید آمده است رها سازم. اینک همین که این نامه ام به دست تو رسید آن را تصرف کن و مردی را بر آن بگمار که در



آن باره به حق قیام کند». فاطمه دختر حسین (ع) برای عمر بن عبدالعزیز نامه نوشت و از این کار او سپاس‌گزاری کرد (ابن سعد، ۱۳۷۴: ۸۴/۶؛ ثقفی کوفی، ۱۳۷۳: ۴۸۴). به این ترتیب عمر بن عبدالعزیز مالی را که به قول خودش از آن نزد وی چیزی محبوب‌تر نبود، به حالت پیشین بازگرداند (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۸؛ نادریان‌فر، ۱۳۸۳: ۲۴). ابن اثیر در این باره نوشته است: «خلافت به عمر بن عبدالعزیز رسید. او (بر منبر رفته) خطبه خواند و به مردم وضع فدک را اطلاع داد (که غصب شده). او فدک را به حال خود که در زمان پیغمبر و ابوبکر و عثمان و علی بود برگردانید. آنگاه اولاد فاطمه، دختر پیغمبر، به تولیت (و بهره‌مندی از) آن پرداختند (میراث فاطمه (س) به اولاد فاطمه (س) رسید). باز هم از آنها گرفته شد تا در سنه دویست و ده مأمون (خلیفه عباسی) دوباره آن را (فدک) به آنها (اولاد فاطمه (س)) واگذار کرد» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۶۳/۷-۲۶۴).

### پرداخت حقوق شیعیان از بیت‌المال

سیاست فشار و سخت‌گیری حکام بنی‌امیه بر شیعیان، موجب از دست رفتن فرصت‌های شغلی، ثروت و حقوق شیعیان از بیت‌المال می‌شد. فقر در میان شیعیان چنان فراگیر بود که ائمه برای تسکین رنج‌های شیعیان از ثواب فقر و آثار نیک آن سخن می‌گفتند. از این رو برخی شیعیان نزد امام باقر (ع) آمدند و از فقر خود شکایت، و درخواست دعا کردند (رزاقی موسوی، ۱۳۹۵: ۸۴-۸۵). شیعیان نه تنها از فرصت‌های شغلی حکومتی محروم بودند، بلکه از بیت‌المال هم سهمی نداشتند یا حداقل مستمری‌شان کم و با تأخیر پرداخت می‌شد. ابن سعد روایتی آورده است که طبق آن از دوره معاویه تا دوره عمر بن عبدالعزیز میان اعقاب عبدالمطلب خمسی تقسیم نشده بود (ابن سعد، ۱۳۷۴: ۸۶/۶-۸۷). یعقوبی، مورخ شهیر، نیز که گرایش شیعی دارد، به این مطلب تصریح می‌کند: «عمر خمس بنی‌هاشم را داد و فدک را که معاویه تیول مروان ساخته و او هم آن را به پسرش عبدالعزیز بخشیده و عمر آن را به ارث

برده بود، بازگردانید و به فرزندان فاطمه (س) داد و در تصرف ایشان بود تا یزید بن عبدالملک به زمامداری رسید و آن را گرفت، اما مستمری بنی هاشم را کم و زیاد نکرد» (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲۶۹/۲-۲۷۰). در حالی که تا قبل از دوره عمر بن عبدالعزیز وابستگی به اهل بیت (ع) و شیعه بودن جرم بود (ابن اثیر، ۱۴۰۹: ۴۳۸/۵) وقتی عمر بن عبدالعزیز مانع دادن مستمری به شیعه معروفی شده بود فوراً پشیمان شد:

ابوطیفیل عامر بن واثله، از اصحاب حضرت علی (ع)، نزد وی آمد و به او گفت: «ای امیر مؤمنان! چرا مستمری مرا جلو گرفتی؟». گفت: «خبر یافته‌ام که شمشیر خود را صیقلی کرده و نیزه خود را تیز نموده و تیر خود را پیکان زده و کمانت را آویخته‌ای و امام قائم را انتظار می‌بری تا ظهور کند. پس هر گاه ظهور کرد مستمری تو را خواهد داد». گفت: «خدا تو را از حق من بازخواست خواهد کرد». عمر از این گفتار حیا کرد و حق او را داد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲۷۲/۲).

عمر بن عبدالعزیز حقوق تضییع شده بنی هاشم از مزرعه کتیبه را پرداخت کرد. ابن سعد در این باره نوشته است:

عمر بن عبدالعزیز به روزگار خلافتش از عاملانش خواست که درباره مزرعه کتیبه تحقیق کنند آیا به حساب خمس غنائم در اختیار حضرت ختمی مرتبت بوده است یا به صورت اختصاصی به ایشان تعلق داشته است؟ ابوبکر بن محمد بن حزم می‌گوید من از عمره دختر عبدالرحمان در آن باره پرسیدم. گفت: «پیامبر (ص) پس از آنکه با خاندان ابی حقیق مصالحه فرمود حصارهای نطاة و شق را، که مزرعه کتیبه هم از آن بود، به پنج سهم تقسیم فرمود. خلیفه چهار یا پنج هزار دینار به مدینه پیش ابوبکر بن حزم فرستاد و به او دستور داد که پنج یا شش هزار دینار دیگر از درآمد مزرعه کتیبه بر آن بیفزاید که ده هزار دینار بشود و آن را به طور مساوی میان مرد و زن و بزرگ و کوچک بنی هاشم تقسیم کند» (ابن سعد، ۱۳۷۴: ۸۴/۶-۸۵).

در دوره خلافت عمر بن عبدالعزیز تا حدودی ظلم مالی از بنی هاشم برداشته شد. به همین دلیل، آنها هم در نامه‌های جمعی و فردی از خلیفه «نجیب بنی امیه» قدردانی کردند (همان: ۸۷/۶). در نتیجه این سیاست مالی خلیفه اصلاح‌گر اموی وضع مالی بنی هاشم تا حدودی بهبود یافت.

### اصلاحات کلی عمر بن عبدالعزیز و تأثیر آن بر وضعیت شیعیان

علاوه بر اقداماتی که به شکل خاص متوجه اهل بیت (ع) و شیعیان بود، برخی از اصلاحات عمر بن عبدالعزیز اگرچه جنبه عام و کلی داشت اما به نحوی جامعه شیعی را هم در بر می‌گرفت. این اصلاحات را می‌توان در چند حوزه سیاسی، مذهبی، و اقتصادی تقسیم‌بندی کرد که در ادامه، به اختصار، بیان می‌کنیم.

#### حوزه سیاسی

تا قبل از دوره عمر بن عبدالعزیز سیاست خلفای بنی امیه، ایجاد محدودیت برای شیعیان بود. مصداق این سخت‌گیری را می‌توان در انتخاب والیان ضد شیعی جست‌وجو کرد. در دوره معاویه (۴۱-۶۰ ه.ق.) و یزید (۶۰-۶۴ ه.ق.)، زیاد بن ابیه (۴۵-۵۳ ه.ق.) و عبیدالله بن زیاد (۵۴-۶۴ ه.ق.) سرآمد والیان ضد شیعی بودند که سرانجام آن به فاجعه کربلا رسید (دینوری، ۱۳۷۱: ۲۷۹-۲۸۰). علاوه بر خاندان زیاد، دیگر والیان اموی مثل مغیره بن شعبه (۴۱-۴۸ ه.ق.)، مروان بن حکم (۶۴-۶۵ ه.ق.)، بُسر بن اَرْطَاة، خالد بن عبدالله قسری (۸۹-۹۶ ه.ق.) و حجاج بن یوسف ثقفی (۷۵-۹۵ ه.ق.) در سخت‌گیری بر شیعیان در تاریخ مشهورند. خلفایی مانند سلیمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹ ه.ق.)، ولید بن عبدالملک (۸۶-۹۶ ه.ق.) و هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ ه.ق.) هر یک معمولاً والیانی نسبتاً سخت‌گیر را در مناطق شیعه‌نشین به کار می‌گرفتند. اما با روی کار آمدن عمر بن عبدالعزیز نصب والیان جدید در مناطق شیعه‌نشین با دقت بیشتری انجام شد. مثلاً عدی بن اراطه (۹۹-۱۰۲ ه.ق.) به بصره و جراح بن عبدالله<sup>۱۳</sup> (۹۹-۱۰۰ ه.ق.) به خراسان گماشته شد، هرچند بعد از عمر بن عبدالعزیز دوباره والیان

ضد شیعه مثل عمر بن هیبره (متوفای ۱۱۰ ه.ق.) و خالد بن عبدالله قسری (متوفای ۱۲۶ ه.ق.) در عراق مسلط شدند (رزاقی موسوی، ۱۳۹۵: ۸۲-۸۳).

گوشه دیگر از این سخت‌گیری‌های سیاسی مربوط به محرومیت شیعیان از مناصب حکومتی بود. در طول عصر بنی‌امیه هیچ‌یک از شیعیان به موقعیت سیاسی در خور توجهی نرسیدند. عالمان شیعی از منصب قضاوت محروم بودند. این محرومیت تا آنجا بود که حتی مسئله ازدواج آنها را هم در بر می‌گرفت. بنی‌امیه، بنی‌هاشم را از ازدواج با زنان بنی‌حارث باز می‌داشتند، چراکه خبری روایت شده بود که خلافت به فرزندان حارثیه خواهد رسید. چون عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، محمد بن علی بن عبدالله بن عباس نزد او رفت و گفت: «می‌خواهم با دخترخاله‌ام که از بنی‌حارث بن کعب است، ازدواج کنم، آیا اجازه می‌دهی؟». عمر گفت: «با هر که می‌خواهی ازدواج کن» و او با ریطه، دختر عبدالله بن عبدالمدان، ازدواج کرد و ابوالعباس را از او زاد و محمد از پدرش علی چهارده سال کوچک‌تر بود (مقدسی، ۱۳۷۴: ۹۳۹/۲). در زمان امویان، مردان کارآمد شیعی امکان قرارگرفتن در جایگاه والی یا فرمانده سپاه را پیدا نمی‌کردند. به این ترتیب، شیعیان از لحاظ سیاسی در این عصر، دچار اختناق شدیدی بودند که فقط دوره عمر بن عبدالعزیز در آن استثنا بود. عمر هرچند نتوانست محرومیت‌های اساسی شیعیان را بردارد، دست‌کم موفق شد کارگزاران نرم‌خو در حق شیعیان به کار بگمارد یا سایر والیانش را مجبور کند که به شیعه ظلم نکنند. این حداقل هم در آن دوره سخت برای شیعه موفقیت به حساب می‌آمد. عمر بزرگان شیعه، مثل امام باقر (ع) و عبدالله بن حسن بن حسن (ع)،<sup>۱۳</sup> را تکریم کرد. به عقیده بلاذری، در داخل محدوده علویان و در مجموع بنی‌هاشم، عبدالله بن حسن موقعیت مهمی داشت و توانست موقعیت فرزندش، محمد را نیز تا حدودی تثبیت کند. ابوالفرج اصفهانی هم نمونه‌هایی از توجه عمر بن عبدالعزیز به عبدالله بن حسن را آورده است (شفایی، ۱۳۸۹: ۷۲). در نتیجه فضای باز سیاسی در قبال شیعیان در دوره عمر بن عبدالعزیز، جنبش‌های سیاسی بنی‌هاشم و علویان سرعت بسیار یافت. در واقع، می‌توان آغاز

جنبش عباسیان را همین دوره در نظر گرفت. چنان‌که مقدسی گفته است: «و در روزگار عمر بن عبدالعزیز جنبش حکومت بنی‌هاشم آغاز شد» (مقدسی، ۱۳۷۴: ۹۲۸/۲).

### حوزه مذهبی

سیاست کلی امویان از لحاظ مذهبی در قبال شیعیان بسیار سخت‌گیرانه بود. امویان خود در اسلام به جهت مذهبی جایگاهی نداشتند اما می‌دانستند چگونه به نام دیگران و به کام خود سیاست مذهبی را پیش ببرند. در اوایل دوره اموی، شاهد تقابل جریان عثمانی علوی هستیم. امویان تحت نام ادعایی «خلیفه مظلوم» به جریان‌سازی مذهبی علیه اهل بیت (ع) دست زدند. عثمانی علوی در جامعه پُررنگ شد و مبنای عمل سیاسی قرار گرفت (طبری، ۱۳۷۵: ۳۴۳۵/۸). مختار ثقفی (۱-۵۶۷.ق.) که به خون‌خواهی واقعه کربلا قیام کرد و مدتی در عراق صاحب قدرت شد شریح را به قضاوت کوفه تعیین کرد. ولی شیعیان بر او طعن زدند که شریح به زیان حجر بن عدی شهادت داده و نامه هانی بن عروه را به قومش نرسانیده و چون عثمانی بوده حضرت علی (ع) او را از قضاوت عزل کرده است. مختار، عبدالله بن عتبة بن مسعود را به جای او گماشت و چون او نیز بیمار شد، قضاوت به عبدالله بن مالک طائی داد (بلاذری، ۱۴۱۷: ۳۹۵/۶-۳۹۶). محمد بن علی بن عبدالله عباس<sup>۱۴</sup> (۵۴-۱۲۵.ق.) به داعیان می‌گفت کوفه و پیرامونش شیعه علی (ع) هستند و بصره، عثمانی‌اند (مقدسی، ۱۳۷۴: ۴۲۷/۲). امویان با صرف پول و استفاده از قدرت خود، عالمان و فقیهانی را به خدمت گرفتند تا ضمن جریان‌سازی مذهبی به نفع خود، جایگاه اهل بیت (ع) و شیعیان را انکار و تضعیف کنند. آنها از محدثان دروغین برای جعل حدیث و بستن دروغ به ائمه اطهار (ع) استفاده بردند. ابن ابی‌الحدید معتزلی (۵۸۶-۶۵۶.ق.) در این باره نوشته است که معاویه گروهی از صحابه و تابعین را مأمور کرد تا اخبار قبیح و نارواد در قبال حضرت علی (ع) روایت کنند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۳۵۸/۱-۳۶۱). امویان کوشیدند برای خود فضیلت‌سازی کنند. در البداية والنهاية آمده است:

مسیب بن واضح از اُبی‌اسحاق الفزاری از عبدالملک بن اُبی‌سلیمان از عطاء بن اُبی‌رباح از ابن عباس روایت کرده است که جبرئیل نازل شد و گفت: «یا محمد! سلام مرا به معاویه برسان و او را به نیکی سفارش کن؛ زیرا که امین خداوند بر کتاب وحی است و چه امانتدار خوبی است» (ابن کثیر، ۱۹۸۶: ۱۲۰/۸).

در نتیجه دروغ‌پراکنی امویان، بسیاری از تهمت‌ها در قالب حدیث به مردم عرضه می‌شد. امام باقر (ع) با انتقاد از این رویکرد، تأکید می‌کند که دروغ‌گویان و منکران حق اهل بیت (ع) در سراسر کشور اسلامی، دروغ‌هایی را درباره اهل بیت (ع) رواج دادند. آنها، که هدفشان تقرب به سردمداران بود، با این کار می‌خواستند ما را میان مردم منفور کنند و تخم عداوت و کینه ما را در دلشان بکارند. به دنبال این تبلیغات مسموم بود که در همه جا با کوچک‌ترین سوءظنی به حبس، شکنجه، مصادره و تخریب اموال، تبعید و کشتار شیعیان اقدام کردند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۴۴/۱۱). وقتی عمر بن عبدالعزیز در چنین فضایی به خلافت رسید، در اولین اقدام اجازه کتابت حدیث را صادر کرد که در نتیجه آن مسلمانان، از جمله شیعیان، فرصت پیدا کردند که آموزه‌ها و مفاهیم بنیادی مذهبی مد نظرشان را انتقال دهند (ابن سعد، ۱۳۷۴: ۳۶۸/۲؛ بخاری، ۱۳۱۴: ۶/۲). با نگاهی مختصر به مسانید فقهی و تفسیری شیعه، به خوبی می‌توان دریافت که بخش انبوهی از روایات فقهی، اخلاقی و تفسیری شیعه از امام باقر (ع) نقل شده است. مطمئناً دوره هرچند کوتاه خلافت عمر بن عبدالعزیز در باقی ماندن این میراث گران بها از امام باقر (ع) مؤثر بود (جعفریان، ۱۳۶۹: ۲۱۸). خلیفه اصلاح‌گرای اموی، با پایان دادن به سب و لعن حضرت علی (ع) دوره جدیدی را برای شیعیان رقم زد. با این تغییر در سیاست مذهبی فرصت برای آشنایی بهتر جامعه اسلامی با اهل بیت (ع) فراهم شد. در اواخر سده اول هجری تعداد صحابه زنده انگشت‌شمار بود و نسل جدید در نتیجه انحرافی که در مسیر خلافت روی داده بود از شناخت واقعی اهل بیت (ع) محروم شده بودند.

## حوزه اقتصادی

عمر بن عبدالعزیز در زمینه اقتصادی هم اصلاحات اساسی انجام داد که بخشی از آن مستقیم و بخشی غیرمستقیم بر حیات شیعیان تأثیر گذاشت. اهل بیت (ع) و بنی هاشم در رأس جامعه شیعیان قرار داشتند که در دوره اموی تا خلافت عمر بن عبدالعزیز تحت ظلم و تبعیض اقتصادی بودند. در نتیجه تغییرات خلیفه اصلاح‌گر اموی، خمس بنی هاشم پرداخت شد، فدک دوباره به اولاد حضرت فاطمه (س) رسید، مستمری بنی عبدالمطلب بدون کم و کاست پرداخت گردید و پول چشمگیری بین علویان تقسیم شد (ابن سعد، ۱۳۷۴: ۸۶/۶؛ بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۸). این اقدامات مثبت در قبال شیعیان باعث شد آنها برای مدت کوتاهی از برخورداری نسبی بهره‌مند شوند. از طرف دیگر، عمر بن عبدالعزیز، نسبت به رقیب اصلی شیعیان، یعنی امویان حاکم، از نظر اقتصادی سخت‌گیر بود و از دست‌درازی آنها به بیت‌المال جلوگیری کرد. عمر مانع کارهای خاندانش شد و آنها را «مظالم» نامید (شریاصی، ۱۳۷۴: ۶۷۳). زمین‌های زراعی عالی را که سال‌ها در دست خلفای بنی امیه و اتباعشان باقی مانده بود به مردم و کشاورزان واقعی برگرداند و در اصلاح و عمران زمین‌های زراعی مساعی بسیار نشان داد (ناجی الهاشمی، ۱۳۵۳: ۳۹-۴۱). به همه کارمندانش نوشت: «اما بعد، همانا مردم دچار گرفتاری و سختی و بیداد در احکام خدا شده‌اند و مقررات بدی از طرف کارمندان بد، که کمتر قصد حق و مدارا و نیکی داشته‌اند، بر آنان تحمیل شده است، هر که خواهد حج گزارد مستمری او را زودتر بدهید تا خود را بدان آماده سازد» (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲۶۹/۲-۲۷۰). «هدیه‌های نوروز و مهرگان را نپذیرفت و از آنکه کارگری را بی‌مزد به کار وادارند جلوگیری و مستمری را به همان اندازه‌ای که هر کس بر حسب سنت مستحق بود، بازگرداند و خانواده‌ها را چنان‌که سنت جاری شده بود، میراث داد جز آنکه تیول‌های خاندان خود را همچنان باقی گذاشت، مستمری بنی هاشم را کم و زیاد نکرد و بر مستمری‌های اهل شام ده دینار افزود و [در]

مردم عراق چنان نکرد. عمر می‌گفت: با بیداد سلطان و وسوسه شیطان، مسلمانی نمی‌ماند، چیزی را برای کمک بدین مسلمان بهتر از دادن حقش ندیدم» (همان: ۲۷۰/۲).

این قبیل اصلاحات، در مجموع، به نفع شیعیان بود، چراکه از سویی دست‌درازی خاندان اموی به بیت‌المال را محدود می‌کرد (شربینی، ۱۳۸۱: ۸۴) و از طرف دیگر تضمین‌کننده سهم حداقلی و قانونی بنی‌هاشم بود و به این ترتیب فاصله طبقاتی ایجاد شده کم می‌شد. عمر بن عبدالعزیز معتقد بود جنگ‌های خارجی هزینه بسیار روی دست دولت باقی می‌گذارد. در نتیجه مردم از نظر مالی تحت فشار قرار می‌گیرند. بنابراین، مخالفتش با فتوحات جنبه اقتصادی داشت (اسعدی، ۱۳۸۵: ۵۰). شیعیان سهم خاصی از فتوحات و جنگ‌های خارجی نداشتند و بیشتر متحمل مالیات آن می‌شدند و توقف فتوحات از نظر اقتصادی به نفعشان بود.

### نتیجه

تا قبل از خلافت عمر بن عبدالعزیز سیاست کلی بنی‌امیه در قبال شیعیان بر مبنای محرومیت و محدودیت قرار داشت. آنها با تبعیض‌های اقتصادی و سخت‌گیری بر اهل بیت (ع) و شیعیان به دنبال ناکارآمد کردن آنها در جامعه اسلامی بودند. دشمنی و رقابت اموی‌هاشمی همواره در دوره بنی‌امیه تداوم داشت و هر بار به شکلی خود را نمایش می‌داد. در حالی که گفتمان سیاسی اموی در آستانه سده دوم هجری رو به انسداد بود و نشانه‌های سقوط این خاندان حکومتگر آشکار شده بود، عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید و با درک وضعیت موجود، شروع به اصلاح‌گری کرد. خلیفه اصلاح‌گر اموی در سیاست‌های کلی اموی تجدید نظر کرد. دستور توقف فتوحات را داد؛ زمین‌های کشاورزی مرغوب را از انحصار امویان و وابستگان‌شان درآورد. بیت‌المال را سامان داد و از دست‌درازی خاندانش به آن جلوگیری کرد. در هزینه‌های دربار خلافت بازبینی کرد. ظلم و ستمگری عمال دولتی را محدود کرد و دستور



کتابت حدیث داد. اما اصلاحات عمر بن عبدالعزیز درباره شیعیان جنبه مذهبی و اقتصادی پُررنگی داشت. وقتی عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید فوراً دستور منع سب و لعن حضرت علی (ع) را که از دوره معاویه آغاز شده بود، صادر کرد. فدک را به اولاد حضرت فاطمه (س) برگرداند. خمس بنی هاشم را داد، مستمری بنی عبدالمطلب را بدون کم و کاست پرداخت کرد، بزرگان شیعه مثل امام باقر (ع)، عبدالله بن حسن بن حسن (ع) و فاطمه دختر امام حسین (ع) را تکریم کرد. در نتیجه اصلاحات عمر بن عبدالعزیز، شیعیان و مخصوصاً بنی هاشم که سال‌ها تحت اجحاف اقتصادی بودند تا حدودی موقعیتشان را بهبود بخشیدند. فرصت بهتری برای تدوین حدیث و مفاهیم بنیادی مذهب شیعه فراهم شد. در نتیجه فضای باز سیاسی، بعضی از گروه‌های شیعی و عباسیان توانستند سامانی به تشکیلات خود بدهند، به گونه‌ای که شاید بتوان آغاز جنبش عباسی را در دوره خلافت عمر بن عبدالعزیز در نظر گرفت. اما در باب انگیزه و هدف عمر بن عبدالعزیز از این اصلاحات می‌توان گفت با توجه به پیچیدگی شخصیت عمر بن عبدالعزیز و اوضاع و احوال زمانه وی، پی بردن به انگیزه‌های اصلاحی این خلیفه اموی در خصوص شیعیان، چندان کار ساده و آسانی نیست. عمر در زمانی زمام امور را در دست گرفت که از یک سو به واسطه پیشینه تربیتی و صبغه مذهبی اش با برخی از سیاست‌های خلفای اموی نظیر سب امام علی (ع) موافق نبود و از سوی دیگر با واقعیتی به نام فقدان مشروعیت خاندان اموی و نارضایتی عمومی از عملکردشان مواجه بود. در چنین اوضاع و احوالی به نظر می‌رسد اصلاحات عمر بن عبدالعزیز ولو نه با انگیزه مذهبی و از سر ارادت به اهل بیت (ع) و نارضایتی از عملکرد اسلاف خود، بلکه ناشی از شناخت وی از واقعیت‌های جامعه آن روز بوده است. هوشمندی سیاسی و سیاست‌مداری عمر اقتضا می‌کرد که متناسب با واقعیت‌های موجود، رویکرد مردم و مخصوصاً شیعیان را به جریان‌های اجتماعی، فکری و سیاسی، برای استوارسازی حاکمیت خویش مراعات کند. در واقع، عمر بن عبدالعزیز کوشید برخلاف سایر خلفای اموی، حکومتش را نه بر پایه فشار و استبداد،

بلکه بر اساس تعادل از طریق توجه به ارزش‌های مقبول در جامعه اسلامی، رعایت احکام و سنن دینی، حفظ حرمت شخصیت‌های محبوب، و داشتن عمل به دست‌کشیدن از ظلم و اجحاف به مردم و ترسیم تصویری مذهبی از خلافت خود قرار دهد. از این رو با بهره‌گیری از موقعیت و فضای سیاسی، فرهنگی و نیز جو فکری جامعه، دست به اصلاحاتی در جهت بهبود وضعیت شیعیان زد که این اصلاحات با استقبال جامعه شیعی و رهبران آن مواجه شد. بر این اساس، امام محمد باقر (ع)، که معاصر با عمر بن عبدالعزیز بود، با وی رفتاری ناصحانه داشت و برخلاف سایر خلفای اموی روزنه‌های امید به تأثیر موعظه و نصیحت را در وی مهیا می‌دید. البته این به معنای تأیید مطلق او نبود و از جهت اصلی‌ترین رکن شخصیت سیاسی عمر، یعنی مسئله خلافت و امارت، همچنان با مشکل فقدان مشروعیت و غصبی بودن حکومت مواجه بود. بنابراین، باید گفت عمر بن عبدالعزیز، شخصیت مصلحی بود که سیره و روحیاتش تفاوت‌های کلی با سیره امویان داشت و در دوران کوتاه مدت حکومتش کوشید از طریق اجرای برخی اصلاحات، وجهه امویان را بهبود بخشد؛ هدفی که با مرگ زود هنگام وی ناکام ماند و در دوره خلفای بعدی تداوم نیافت.



### پی‌نوشت‌ها

۱. عبد الله بن عمر بن خطاب یا ابن عمر (۳ بعثت - ۷۳ ه. ق.)، صحابه پیامبر (ص)، فرزند خلیفه دوم و برادر همسر پیامبر (ص)، حفصه، است. او در ده سالگی همراه پدرش مسلمان شد و پیش از او به مدینه هجرت کرد. منابع اهل سنت او را شخصیتی ضعیف و ساده معرفی کرده‌اند که اعتراض علیه حاکم فاجر را جایز نمی‌دانست. او با سه خلیفه اول بعد از پیامبر (ص) بیعت کرد. عمر او را به عنوان مشاور برای تعیین خلیفه بعد از خود مشخص کرد. عثمان به او قضاوت را پیشنهاد داد اما نپذیرفت. عبدالله در دوران خلافت علی (ع) با وجود بیان فضیلت‌های بسیار برای ایشان با حضرت بیعت نکرد،

اما با یزید بن معاویه بیعت کرد. وقتی امام حسین (ع) به طرف کوفه می‌رفت او امام را از جنگ با یزید منع کرد ولی امام نپذیرفت. ابن عمر سرانجام در سال ۷۳ ه. ق. در ۸۴ سالگی درگذشت و در قبرستان مهاجران در منطقه فُح دُفن شد.

۲ . نکدی، عارف (۱۳۴۴). «عمر بن عبدالعزیز»، فی: العرفان، المجلد الحادی عشر، الجزء ۲.

۳ . ناجی الهاشمی، جلیله (۱۹۷۴). «الإصلاح المالی والاقتصادی فی سیاسة الخلیفة عمر بن عبد العزیز»، فی: المورد، مجلد الثالث، العدد ۳، ص ۳۷-۴۴.

۴ . هروی، جواد (۱۳۷۴). «عمر بن عبدالعزیز و نحوه برخورد با علویان»، در: کیهان اندیشه، ش ۶۱، ص ۱۲۹-۱۳۵.

۵ . دیلمی، احمد (۱۳۸۶). «شخصیت و عملکرد عمر بن عبدالعزیز و دیدگاه امام باقر (ع) درباره او»، در: تاریخ اسلام، دوره ۸، ش ۳، ص ۵۵-۷۰.

۶ . The Arab Kingdom and Its Fall Hardcover, London: Routledge. (۲۰۱۸) Wellhausen, Julius.

۷ . Caliph <Umar II and The Conflicting Reports On His Personality, (۱۹۷۱) Bartold, Vasily. London: Islamic Publications

۸ . An Interpretation of Islamic History, London: (۱۹۵۷) Gibb, Hamilton Alexander Rosskeen. Orientalia Publishers

۹ . عبدالرحمن بن محمد بن اشعث کندی، از خانواده‌های اشرافی حضرموت و از حامیان خاندان اموی بود که به تدریج به یکی از مخالفانشان تبدیل شد و علیه ایشان دست به قیام زد. قیامش از سال ۸۱ تا ۸۲ ه. ق. بود و دامنه‌اش از سیستان تا بصره گسترش یافت. وی به دلیل همین قیام علیه حجاج بن یوسف، مشهور شد. ابن اشعث پس از شکست از سپاهیان حجاج نزد رتبیل حاکم سیستان گریخت. در ۸۵ ه. ق. حجاج نماینده‌ای همراه اموال بسیار نزد رتبیل فرستاد و از او خواست عبدالرحمن را به او تحویل دهد. رتبیل پذیرفت و ابن اشعث را به حجاج تحویل داد. اما او در رخج، یکی از نواحی کابل، خود را از بالای قصری که در آن بود به پایین انداخت و مرد. جسدش را نزد حجاج بردند و او سرش را جدا کرد و نزد عبدالملک فرستاد.

۱۰ . محمد بن قاسم ثقفی (۷۲-۹۶ ه. ق.) سردار اموی، فاتح و والی سند بود. حجاج ظاهراً در سال ۸۳، در زمان ولید بن عبدالملک، محمد بن قاسم را که در آن زمان گویا هفده ساله بود، به فرماندهی لشکر

منصوب کرد و حکومت فارس را به وی داد. محمد بن قاسم در فارس به دستور حجاج، عطیة بن سعد عوفی (از شیعیان کوفه) را، که در قیام ابن اشعث شرکت کرده و به فارس گریخته بود، وادار به سب علی (ع) کرد و چون او خودداری ورزید، وی را چهارصد تازیانه زد و سر و ریشش را تراشید. حجاج همچنین به محمد بن قاسم فرمان داد که بالشکری، از فارس به سوی ری حرکت کند، اما بعداً فرمان حکومت سند و غزو در آن سرزمین را به او داد. او مناطق سند و مولتان در امتداد رود سند (امروزه بخشی از پاکستان) را برای خلافت اموی فتح کرد. فتوحاتش در مناطق یادشده گسترش بیشتر اسلام در هندوستان را امکان پذیر کرد. نخستین مسلمانی است که با موفقیت سرزمین سند را فتح کرد.

۱۱. از فرماندهان سپاه معاویه بود. حدود سال ۷۰۷ ق. در مدینه متولد شد. بُسر بن اراطه در زمان خلافت عمر و عثمان در فتوحات مسلمانان در شام و مصر شرکت داشت. در نبرد صفین از فرماندهان سپاه شام در لشکرکشی‌هایی موسوم به غارات بود که بعد از این نبرد به دستور معاویه در سرزمین‌های تحت حکومت علی بن ابی طالب (ع) ناامنی ایجاد کرد. وی با سپاهی به حجاز و یمن تاخت و اموال مردم مدینه را غارت کرد و حامیان و شیعیان علی (ع) را به قتل رساند. سپس در مکه با زور و تهدید برای معاویه از مردم بیعت گرفت. در دیگر نواحی عربستان و یمن هم مردم را به دلیل دوستی با علی (ع) غارت کرد و کُشت. بُسر بن اراطه در این غارتگری بیش از سی هزار نفر از مردم، از جمله دو تن از فرزندان عبیدالله بن عباس، را قتل عام کرد. همچنین، پس از خلافت معاویه، در سال ۴۲ ه. ق. به فرمان معاویه به مدینه رفت و افرادی را که در قتل عثمان نقش داشتند، کشت. در نهایت، وی چنان‌که علی (ع) نفرینش کرده بود، دچار زوال عقل شد و با شمشیر چوبی به اشیا حمله ور می‌شد. برخی مورخان، زمان مرگش را در عهد خلافت معاویه یا عبدالمک بن مروان یا ولید بن عبدالملک ذکر کرده‌اند.

۱۲. وی بعد از یک سال و پنج ماه حکومت به دلیل سوءاستفاده‌های مالی و اخذ جزیه از نومسلمانان، به دستور عمر بن عبدالعزیز از حکومت خراسان عزل شد.

۱۳. حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) (۳۷-۹۷ ه. ق.) مشهور به حسن مُتَنّی، فرزند امام حسن مجتبی (ع)، همسر فاطمه دختر امام حسین (ع) و از بزرگان علویان بود. در واقعه کربلا در لشکر امام حسین (ع) حضور داشت و مجروح شد و با وساطت دایی‌اش اسماء بن خارجة فزاری، از معرکه نجات یافت و در کوفه تحت درمان قرار گرفت. پس از بهبودی، از کوفه به مدینه بازگشت. در شورش

عبدالرحمان بن محمد بن اشعث، علیه حجاج بن یوسف شرکت کرد. حسن مثنی در زمان خودش، متولی صدقات امیرالمؤمنین (ع) بود. پس از کشته شدن ابن اشعث در سال ۸۵ ه.ق.، حسن مثنی نیز متواری شد. سرانجام فرستادگان ولید بن عبدالملک او را مسموم کردند و به قتل رساندند. جنازه اش را به مدینه منتقل کردند و در بقیع به خاک سپردند.

۱۴. محمد بن علی بن عبدالله، فرزند علی بن عبدالله بن العباس و نوه عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر (ص) بود. در سال ۵۴ ه.ق در مدینه متولد شد. محمد بن علی در اوایل قرن دوم هجری به همراه بسیاری از علویان و هاشمیان که مخالف حکومت بنی امیه بودند، جنبشی بر ضد امویان حاکم با عنوان «الرّضا من آل محمد» پایه‌گذاری کرد و رهبری شاخه عباسیان را بر عهده گرفت. در آن روزگار در حمیمه یا کرار، از مناطق کوهستانی شام، زندگی می‌کرد و داعیان و نمایندگانش را پنهانی به سراسر مناطق اسلامی گسیل می‌داشت و از طریق آنها مردم را به قیام و جنبشی عظیم بر ضد امویان فرا می‌خواند. ولی عمرش کفاف نکرد و پیش از قیام سراسری مردم در همان مکان در اول ذی القعدة ۱۲۵ ه.ق. وفات یافت. پدر دو خلیفه اول عباسی، سفاح و منصور بود و از این رویای خلفای عباسی است.

## منابع

- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن ہبہ اللہ (۱۴۰۴). شرح نہج البلاغہ، تحقیق: محمد ابو الفضل ابراہیم، قم: مکتبہ آیۃ العظمی المرعشی النجفی.
- ابن اثیر، عز الدین علی (۱۳۷۱). الکامل: تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمہ: ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تہران: مؤسسہ مطبوعاتی علمی.
- ابن الأثیر، عز الدین بن الأثیر (۱۴۰۹). أسد الغابۃ فی معرفۃ الصحابۃ، بیروت: دار الفکر.
- ابن کثیر الدمشقی، أبو الفداء اسماعیل بن عمر (۱۹۸۶). البدایۃ والنہایۃ، بیروت: دار الفکر.
- ابن ہشام، ابومحمد عبد الملک (۱۳۷۵). زندگانی محمد (ص) پیامبر اسلام، ترجمہ: سید ہاشم رسولی، تہران: کتابچی.
- ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن بن ابوعبداللہ محمد (۱۳۶۳). العبر، ترجمہ: عبدالمحمد آیتی، تہران: مؤسسہ مطالعات و تحقیقات فرہنگی.
- ابن سعد، محمد (۱۳۷۴). طبقات الکبری، ترجمہ: محمود مہدوی دامغانی، تہران: فرہنگ و اندیشہ.
- اسعدی، زہرہ (۱۳۸۵). روابط خلفای بنی امیہ با امپراتوری روم شرقی، مسکوئیہ، پیش شمارہ ۴
- ابن طقطقی، ابوعبداللہ محمد بن علی (۱۳۶۱). الفخری، ترجمہ: محمد وحید گلپایگانی، تہران: بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب.
- بخاری، ابو عبد اللہ محمد بن اسماعیل (۱۳۱۴). صحیح، قاہرہ: مکتبۃ عبد الحمید احمد حنفی.
- بلاذری، أحمد بن یحیی (۱۳۳۷). فتوح البلدان، ترجمہ: محمد توکل، تہران: نقرہ.
- بلعمی، محمد بن محمد بن عبد اللہ (۱۳۷۳). تاریخ نامہ طبری، تحقیق: محمد روشن، تہران: سروش.
- ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراہیم بن محمد (۱۳۷۳). الغارات و شرح حال اعلام آن، ترجمہ: عزیز اللہ عطاردی، تہران: عطارد.
- جعفریان، رسول (۱۳۶۹). حیات فکری و سیاسی امامان شیعہ، تہران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.

## اصلاحات عمر بن عبدالعزیز و تأثیر آن بر وضعیت شیعیان / ۲۶۱

- حسنی رازی، مرتضی بن داعی (۱۳۱۳). تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، تصحیح: عباس اقبال، تهران: مطبعة امین التجار اصفهانی.
- حموی، شهاب الدین ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله (۱۹۹۵). معجم البلدان، بیروت: دار صادر.
- خلیل، عماد الدین (۱۹۷۸). ملامح الانقلاب الاسلامی فی خلافة عمر بن عبد العزیز، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- دیلمی، احمد (۱۳۸۶). «شخصیت و عملکرد عمر بن عبدالعزیز و دیدگاه امام باقر (ع) درباره او»، در: تاریخ اسلام، ش ۳۱، ص ۴۵-۷۰.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۷۱). اخبار الطوال، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.
- رزاقی موسوی، سید قاسم (۱۳۹۵). «چالش های اندیشه ای و اقتصادی شیعیان در عصر امام باقر (ع)»، در: تاریخ اسلام، ش ۶۶، ص ۷۱-۹۶.
- زرگری نژاد، غلام حسین (۱۳۷۸). تاریخ صدر اسلام، تهران: سمت.
- شرباصی، احمد (۱۳۷۴). «عمر بن عبد العزیز بین الجود والاقتصاد»، فی: الازهر، المجلد السادس والعشرون، العدد ۱۱ و ۱۲.
- شربینی، عبد الرحمن (۱۳۸۱). «حیة عمر بن عبد العزیز سیر العظماء دروس»، فی: منبر الاسلام، السنة التاسعة عشرة، العدد ۷.
- شفایی، امان الله (۱۳۸۹). «جریان شناسی فکری سیاسی عصر امامت امام باقر (ع)»، در: علوم سیاسی، ش ۵۲، ص ۶۵-۹۲.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). تاریخ طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- طقوش، محمد سهیل (۱۳۸۴). دولت امویان، ترجمه: حجت الله جودکی، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین (۱۳۸۴). مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.

- مسعودی، أبو الحسن علی بن حسین (۱۳۶۵). التنبيه والإشراف، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴). آفرینش و تاریخ، ترجمه: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه.
- منقری، نصر بن مزاحم (۱۳۷۰). پیکار صفین، ترجمه: پرویز اتابکی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ناجی الهاشمی، جلیلة (۱۳۵۳). «الإصلاح المالی والاقتصادی فی سياسة الخليفة عمر بن عبد العزيز»، فی: المورد، العدد ۱۱.
- نادریان فر، شیرعلی (۱۳۸۳). «شخصیت عمر بن عبدالعزیز»، در: تاریخ، ش ۱۷، ص ۳۱-۳۵.
- هادی منش، ابوالفضل (۱۳۸۵). «نگاهی به مواضع سیاسی امام باقر (ع)»، در: مبلغان، ش ۷۶، ص ۱۲-۳۳.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح (۱۳۷۱). تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.



## References

- Asadi, Zohreh. 2006. Rawabet Kholafay Bani Omayyeh ba Emperaturi Rom Sharghi (The Relations of the Umayyad Caliphs with the Eastern Roman Empire), Meskawayh, Pre-number 4. [in Farsi]
- Balami, Mohammad ibn Mohammad ibn Abdollah. 1994. Tarikhnameh Tabari, Researched by Mohammad Roshan, Tehran: Soroush. [in Farsi]
- Balazori, Ahmad ibn Yahya. 1958. Fotuh al-Boldan, Translated by Mohammad Tawakkol, Tehran: Noghreh. [in Farsi]
- Bokhari, Abu Abdollah Mohammad ibn Ismail. 1896. Sahih, Cairo: Abd al-Hamid Ahmad Hanafi Press. [in Arabic]
- Deylami, Ahmad. 2007. "Shakhsiyat wa Amalkard Omar ibn Abd al-Aziz wa Didgah Imam Baqer (AS) Darbareh U (The Personality and Performance of Omar ibn Abd al-Aziz and the View of Imam Baqer (AS) on Him)", in: History of Islam, no. 31, pp. 45-70. [in Farsi]
- Dinewari, Abu Hanifah Ahmad ibn Dawud. 1992. Akhbar al-Tewal, Translated by Mahmud Mahdawi Damghani, Tehran: Ney. [in Arabic]
- Hadimanesh, Abolfazl. 2006. "Negahi be Mawaze Siyasi Imam Bagher (AS) (A Look at the Political Positions of Imam Baqer (AS))", in: Missionaries, no. 76, pp. 12-33. [in Farsi]
- Hasani Razi, Morteza ibn Dai. 1895. Tabserah al-Awam fi Marefah Maghalat al-Anaam (Insight for the Common People in Knowing the Statements of the People), Edited by Abbas Eghbal, Tehran: Amin al-Tojjar isfahani Press. [in Arabic]
- Hemawi, Shahab al-Din Abu Abdollah Yaghut ibn Abdollah. 1995. Mojam al-Boldan (Dictionary of Countries), Beirut: Sader Institute. [in Arabic]
- Ibn Abi al-Hadid, Abd al-Hamid ibn Hebatollah. 1983. Sharh Nahj al-Balaghah (Explanation of Nahj al-Balaghah), Researched by Mohammad Abolfazl Ibrahim, Qom: Ayatollah Marashi Najafi Library. [in Arabic]
- Ibn Athir, Ezz al-Din Ali. 1992. Al-Kamel Tarikh Bozorg Islam wa Iran (Great Comprehensive History of Islam and Iran), Translated by Abolghasem Halat & Abbas Khalili, Tehran: Elmi Press Institute. [in Farsi]
- Ibn Athir, Ezz al-Din ibn Athir. 1988. Osd al-Ghabah fi Marefah al-Sahabah (Forest Lion in Recognition of the Companions of the Prophet), Beirut: House of Thought. [in Arabic]
- Ibn Hesham, Abu Mohammad Abd al-Malek. 1996. Zedegani Mohammad (S) Payambar Islam

(The Life of Mohammad (S) the Prophet of Islam), Translated by Seyyed Hashem Rasuli, Tehran: Ketabchi. [in Farsi]

- Ibn Kathir al-Demashghi, Abu al-Feda Ismail ibn Omar. 1986. Al-Bedayah wa al-Nehayah (The Beginning and the End), Beirut: House of Thought. [in Arabic]
- Ibn Khaldun, Abu Zayd Abd al-Rahman ibn Abu Abdollah Mohammad. 1984. Al-Ebar (Lessons), Translated by Abd al-Mohammad Ayati, Tehran: Institute of Cultural Studies and Research. [in Farsi]
- Ibn Sad, Mohammad. 1995. Tabaghat al-Kobra, Translated by Mahmud Mahdawi Damghani, Tehran: Culture and Thought. [in Arabic]
- Ibn Taghtaghi, Abu Abdollah Mohammad ibn Ali. 1982. Al-Fakhri, Translated by Mohammad Wahid Golpaygani, Tehran: Book Translation and Publishing Company. [in Arabic]
- Jafariyan, Rasul. 1990. Hayat Fekri wa Siyasi Imaman Shiah (The Intellectual and Political Life of Shiite Imams), Tehran: Islamic Propaganda Organization Publishing Center. [in Farsi]
- Khalil, Emad al-Din. 1978. Malameh al-Enghelab al-Islami fi Khelafah Omar ibn Abd al-Aziz (Features of the Islamic Coup in the Succession of Omar ibn Abd al-Aziz), Beirut: Al-Resalah institute. [in Arabic]
- Masudi, Abu al-Hasan Ali ibn al-Hosayn. 1983. Al-Tanbih wa al-Eshraf, Translated by Abu al-Ghasem Payandeh, Tehran: Scientific and Cultural. [in Farsi]
- Masudi, Abu al-Hasan Ali ibn al-Hosayn. 2005. Moruj al-Zahab wa Maaden al-Jawaher (Meadows of Gold & Mines of Jewelry), Translated by Abu al-Ghasem Payandeh, Tehran: Scientific & Cultural. [in Arabic]
- Menghari, Nasr ibn Mozahem. 1991. Peykar Seffin (Safin Fight), Translated by Parwiz Atabaki, Tehran: Publications and Education of the Islamic Revolution. [in Farsi]
- Moghaddasi, Motahar ibn Taher. 1995. Afarinesh wa Tarikh (Creation and History), Translated by Mohammad Reza Shafii Kadkani, Tehran: Agah. [in Farsi]
- Naderiyanfar, Shir Ali. 2004. "Shakhsiyat Omar ibn Abd al-Aziz (The Personality of Omar ibn Abd al-Aziz)", in: History, no. 17, pp. 31-35. [in Farsi]
- Naji al-Hashemi, Jalilah. 1934. "Eslah al-Mali wa al-Eghtesadi fi Siyasa al-Khalifah Omar ibn Abd al-Aziz (Financial and Economic Reform in the Policy of Caliph Omar ibn Abd al-Aziz), in: Al-Mawred, no. 11. [in Arabic]
- Razaghghi Musawi, Seyyed Ghasem. 2016. "Chalesh-hay Andisheh-yi wa Eghtesadi Shiayan

dar Asr Imam Baqer (Ideological and Economic Challenges of Shiites in the Era of Imam Baqer (AS))", in: History of Islam, no. 66, pp. 71-96. [in Farsi]

- Shafayi, Amanollah. 2010. "Jaryanshenasi Fekri Siyasi Asr Emamt Imam Baqer (AS) (The Intellectual and Political Flow of Imam Baqer (AS))", in: Political Sciences, no. 52, pp. 65-92. [in Farsi]
- Sharbasi, Ahmad. 1954. "Omar ibn Abd al-Aziz bayn al-Jud wa al-Eghtesad (Omar ibn Abd al-Aziz between Generosity and Economy)", Al-Azhar, vol. 26, no. 11&12. [in Arabic]
- Sherbini, Abd al-Rahman. 1961. "Hayat Omar ibn Abd al-Aziz Seyr al-Ozama Dorus (The Life of Omar ibn Abd al-Aziz)", in: Pulpit of Islam, yr. 19, no. 7. [in Arabic]
- Tabari, Mohammad ibn Jarir. 1996. Tarikh Tabari (History of Tabari), Translated by Abolghasem Payandeh, Tehran: Asatir. [in Farsi]
- Taghush, Mohammad Soheyl. 2005. Dolat Omawiyani (Umayyad Government), Translated by Hojjatollah Judaki, Tehran: Research Institute of Hawzeh and University. [in Farsi]
- Thaghafi Kufi, Abu Eshagh Ibrahim ibn Mohammad. 1994. Al-Gharat wa Sharh Hal Alam An (Al-Gharat and Biographies of Its Luminaries), Translated by Azizollah Atarodi, Tehran: Atarod. [in Arabic]
- Yaghubi, Ahmad ibn Abi Yaghub Ibn Wazeh. 1992. Tarikh Yaghubi (Yaghubi History), Translated by Mohammad Ibrahim Ayati, Tehran: Scientific & Cultural. [in Farsi]
- Zargari, Gholam Hoseyn. 1999. Tarikh Sadr Islam (History of the Beginning of Islam), Tehran: Samt. [in Farsi]